



۲۰۱۷/۰۱/۲۷

م. ا. نگارگر

تا در شیپور افتراق می دمیم ملت نمی شویم

قسمت دوم

در این جا امیر اسدالله علم از نظر خود و نظر شاه پرده بر میدارد. علم طرفدار مداخله در افغانستان است ولی شاه ایران طرفدار انتظار و حوصله. هنوز موقف محمد ظاهرشاه معلوم نیست؛ ایران از وضع سردار عبدالولی خبر ندارد و می پندارد که او به دست داوود گشته شده است. اسدالله علم یک روز بعد از کودتای ۲۶ سرطان یعنی در بیست و هفتم سرطان علم باز به حضور شاه ایران می رسد و به او گزارش میدهد که:

ظاهراً داوود توانسته است تا حدودی نظم را در افغانستان برقرار کند. در این ضمن ما با پادشاه (منظور پادشاه افغانستان است - نگارگر) تماس برقرار کرده ایم که ادعا میکند در حال حاضر ترجیح میدهد منتظر سیر رویداد ها شود. چه مزخرفاتی! هنوز معلوم نیست که عبدالولی خان واقعاً گشته شده باشد. ما غیر از گزارش های ساواک منبع دیگر نداریم. . . (ص ۴۸۲)

باز علم در یادداشت یک شنبه ۳۱ تیر (سرطان) در ارتباط با افغانستان از ضعف نفس شاه شکایت دارد و می گوید: ". . . در ارتباط با افغانستان من اظهار داشتم که اگر به خاطر ضعف نفس پادشاه نبود؛ ما میتوانستیم راه حلی برای اوضاع پیدا کنیم. در حال حاضر من معتقدم که ما در به رسمیت شناختن رژیم داوود زیادی عجله کردیم. ظاهراً او (یعنی شاه ایران - نگارگر) اطمینانی ندارد که ما بتوانیم روی کمک انگلستان و امریکا حساب کنیم." (ص ۴۸۳)

این اختلاف نظر میان شاه ایران و علم ادامه می یابد و علم در یادداشت شنبه ۲۷ مرداد (اسد) از صحبت خود با شاه پرده برمیدارد و میگوید:

". . . افغان ها روز به روز متجاوز تر می شوند و از سفارت ما در کابل استفاده کرده اند تا پیامی به پاکستانی ها بفرستند. به آنها هشدار دهند که افغانستان دیگر چشمانش را بر روی وضع رقت بار بلوچ هایی که در آن سمت مرز پاکستان زندگی میکنند نمی بندد. شاه گفت: "مطمئنم که روس ها و شاید هم هندی ها در این اتمام حجت دست دارند." پاسخ دادم که بدون شک نظر اعلیحضرت صحیح است اما چرا ما پیش از اینکه وارد مذاکره با آنها شویم؛ موضع خود را مستحکم نمی کنیم؛ چرا زور را با زور پاسخ نمی دهیم؛ چرا اعلیحضرت اجازه نمی دهند که من جنوب افغانستان را بر ضد رژیم کابل بشورانم؟ خیلی راحت می شود این کار را کرد و در حال حاضر ما باید از کلیه ورق

های برنده (قطعه های برنده - و نوری) استفاده کنیم. پادشاه افغانستان از ما حمایت میکند و فقط باید حمایت پاکستان؛ انگلیس (انگلستان) و امریکا را جلب کرد. از همان اول من هشدار داده ام که ساکت نشستن ما را به کجا می کشاند. شاه پاسخ داد: «به نظر میرسد اقداماتی که شما پیشنهاد میکنید به صلاح باشد. در اسرع وقت یک نقشه عملیاتی برای عمل ارائه آماده کنید.... (ص ۴۸۸)



Gastführer Kébelg Sahir, Putschführer Daud: Draht nach Moskau

محمد ظاهر شاه و سردار محمد داوود

محمد ظاهر شاه و سردار عبدالولی

خوب اکنون می رسیم بر نقشه ای که وزیر دربار ایران علم در اسرع وقت بر ضد افغانستان آماده می کند. نخست: در افغانستان میان شاه و پسر عم و یازنه اش داوود خان درز افتاده و داوود خان بر ضد شاه کودتا کرده است. استاد خلیل الله خلیلی از جانب شاه در عراق سفیر است که داوود خان نسبت به او چندان حُسن نظر ندارد و در حالت عادی شاید یک روز هم به دوام سفارت او موافقه نکند و اگر ایران خلیلی را زیر ضربه داوود خان بیندازد نه تنها در داخل کشور برای او درد سر ایجاد میکند بلکه این حادثه پای انگلیس و امریکا را نیز وارد معرکه می سازد تا بر نقشه ایران صحنه بگذارند.

دوم: علم خود را به داماد ظاهرشاه سردار عبدالولی خیلی نزدیک جلوه می دهد و در همان آغاز کودتای داوود خان آوازه گشته شدن سردار عبدالولی را پخش می کند تا شاه ایران را به مداخله مسلحانه بر ضد رژیم داوود خان وادارد. او خود در یادداشت سه شنبه ۲۶ تیر (سرطان - و. نوری) می نویسد: «یک روز سیاه: در افغانستان کودتا شده است سردار داوود خان نخست وزیر اسبق؛ عموزاده و شوهر خواهر وی؛ توطئه ای را علیه برادر همسرش رهبری کرده است. در چه دنیای کثیفی زندگی می کنیم. ظاهراً این شورش تا حالا به قیمت جان عبدالولی خان؛ داماد پادشاه و فرمانده پادگان کابل (قوماندان قوای مرکز - و. نوری) تمام شده که از دوستان خوب من بود...» (ص ۴۸۰)

ظاهرشاه و داوود خان در برابر این توطئه رژیم سلطنتی ایران چه کار می کنند؟ شاه به رژیم جمهوری داوود خان بیعت می کند و خود را تبعه افغانستان می خواند. داوود خان عبدالولی را از زندان رها می کند و به ایتالیا می فرستد و خلیلی را با وجود اینکه هیچ دوست نداشت در سفارت عراق ابقاء می کند.

علم بیکار نمی نشیند و توطئه خود را برای آلوده کردن دامان خلیلی گسترش می دهد و از سفیر ایران که مردی به نام آقای شهید زاده است می خواهد که تلگرافی برایش مخابره کند و این است متن آن تلگراف:

«تلگراف از _____ به _____ دربار شاهنشاهی اداره رمز و محرمانه

کشف تلگراف رمز سفارت شاهنشاهی عراق - بغداد

جناب آقای امیر اسدالله علم وزیر محترم دربار شاهنشاهی ایران - بغداد

محترماً به استحضار عالی میرساند شب گذشته استاد خلیل الله خلیلی سفیر افغانستان در بغداد به دیدار این جانب آمد صحبت از وضع افغانستان و موقعیت رژیم فعلی پیش آمد سفیر افغانستان با لحنی که حاکی از کمال تأثر بود اظهار

داشت متأسفانه آینده افغانستان بسیار تاریک و نگران کننده است و اگر دیر یا زود پای سردار داوود خان از میان برود هیچ شکی نیست که کشور به چنگ عناصر کمونیست خواهد افتاد و کار یکسره خواهد شد. گفت یگانه راه نجات افغانستان در دست اعلیحضرت شاهنشاه ایران است مردم وطن پرست و شاه دوست افغانستان چشم به کمک و یاری شاهنشاه ایران که او را شاهنشاه خود می دانند دوخته اند. سفیر افغانستان کراراً در میان صحبت شاهنشاه ایران را پادشاه و مخدوم خود خواند و گویا شخصاً به شرف عرض ملوکانه رسانیده است که اگر روزی کابل و قندهار وضعی شبیه سمرقند و بخارا پیدا کند وضع مشهد و بجنورد چه خواهد بود. «گفت آینده افغانستان و ایران و سایر کشورهای منطقه به این بستگی دارد و یگانه کسی که می تواند آینده این منطقه به خصوص افغانستان را از هم اکنون به راه راست رهبری کند و از سقوط آن جلوگیری به عمل آورد فقط و فقط شهریار معظم ایران است. گفت چه بسا سردار داوود خان هم در باطن خود بی میل نباشد که در افغانستان وضع دگرگون شود و رژیم پادشاهی در آن مجدداً مستقر شود زیرا او ندانسته پا در راهی گذاشته که مشکلی بزرگ برای خود و میهن به بار آورده است. گفت این مطلب را سریحاً (صریحاً) موقعی که داوود خان به بغداد آمده به او گفته است لیکن او جوابی نداشته تا به او بدهد.

سفیر افغانستان طی صحبت چند بار با عبارت مختلف این نکته را بازگو کرد که با از بین رفتن داوود خان و سقوط افغانستان در دامان کمونیسم تمام منطقه در خطر خواهد افتاد و از هم اکنون باید به فکر چاره بود. داوود خان زندگی جاودان ندارد و عناصر مفسده جو مترصد رفتن از ایران هستند. برای مزید آگاهی به استحضار عالی می رساند چون ظرف این دو ماهه این دومین بار بود که سفیر افغانستان به دیدن این جانب آمد و این مطلب را اظهار میداشت برای این جانب یقین حاصل شد که مایل است موضوع به شرف عرض مبارک ملوکانه رسانیده لذا من غیر مستقیم جویای نظر او در باره گزارش اظهاراتش به تهران شدم با قید قسم از اینجانب خواست که عرایضش به طور مستقیم یا تنها به وسیله جناب عالی به شرف عرض مبارک شاهنشاه رسانیده شود و احدی غیر از آن اطلاع پیدا نکند. گفت ظرف دو روز آینده قصد مسافرت به کرمانشاه را دارد اگر فرصتی فراهم شد که می توانست جناب عالی را ملاقات نماید نتیجه مطلوب حاصل می شد. گفت: "در نامه ای که جناب عالی برای او مرقوم داشته اید اشاره فرموده اید که در سفر قبلی او به ایران اگر از پیش می دانستم که او کجا می آید ممکن بود ترتیب ملاقاتی فراهم می شد." به هرحال استنباط این جانب این است که بسیار مایل است در محلی غیر از تهران توفیق زیارت جناب عالی را پیدا نماید چون معتقد است آمدن او به تهران و شرفیابی به پیشگاه مبارک شاهنشاه ممکن است تغییراتی در افغانستان به بار آورد. مطلبی که سفیر افغانستان ضمن صحبت دانسته یا ندانسته به آن اشاره کرد و به نظر اینجانب شایان کمال توجه است آن بود که گفت: "هم اکنون هر روز تعداد زیادی از افغانه (افغان ها - و. نوری) جهت پیدا کردن کار و امرار معاش به صورت های مختلف به ایران می آیند و اینها مترصد آن هستند که کسانی با آنها تماس پیدا کرده آنها را متشکل نمایند تا احیاناً مسائلی را علیه حکومت فعلی افغانستان به وجود آورند." ترس او از این است که اگر به تهران بیاید چنین شبهه ای در باره او پیدا شود. بدیهی است در این گفته تغییراتی موجود است که شاید لازم باشد از لحاظ عواقب سوئی که احتمالاً ممکن است به بار آورد به طور مجدانه مورد توجه اولیای امور واقع شود.

با عرض ارادت. شهید زاده ۵۴/۱۱/۲۷

همین است متن تلگرافی که از جانب شهید زاده برای اسدالله علم وزیر دربار ایران فرستاده شده است و من بر نتایج احتمالی که از آن میتوان گرفت مکث می کنم:

- ۱-- این فقط یک روایت است که نمی توان بدون در نظر گرفتن جاه طلبی های ایران و ضرورت جعل این روایت از آن به صورت یک سند تاریخی استفاده نمود.
- ۲-- من با حدس قریب به یقین میگویم که جناب حسن شریک هر هفت جلد یادداشت های علم را با یک نگاه انتقادی مطالعه نفرموده اند و جناب استاد سیستانی در رساله خویش همان قسمت را که داکتر شریک برداشته از کتاب او کاپی نموده است و من انتظار نداشتم که کسی به کفایت سیستانی آنرا بدون دقت لازم از "شرق" که سابقه انتساب به حزب دموکراتیک خلق (جناح پرچم) داشته است بدون نگاه دقیق یک تاریخ نویس بصیر بردارد و دستاویز خیانت ملی استاد مرحوم خلیلی بسازد. من هر هفت جلد این کتاب را مطالعه و با حوصله فراوان تمام نقل قول ها در باره افغانستان را بیرون نویس کردم که آنرا برای نشر در آریانا افغانستان آنلاین آماده خواهم کرد.
- ۳-- از مطالعه سرا پای این یادداشت ها مطالعه کننده بدین نتیجه می رسد که ایران در باره افغانستان و خاصه الصاق هرات به ایران جاه طلبی ها داشته و همیشه در انتظار فرصت بوده است که با مساعد پوزد و خدا خوشه چین را به مرادش برساند.
- ۴-- کودتای داوود خان بر ضد ظاهر شاه این فرصت مساعد را به دست ایران داد که از این وضع استفاده کند اما این فرصت هنگامی به دست آمد که سلطنت شاه نیز محتضری بود که در بستر تاریخ جان می کند و این مسأله شاه را وا میداشت که بسیار محتاط باشد اما علم می خواست شاه را به دلایلی که نزد خود داشت در مناطق سرحدی افغانستان وادار به مداخله کند. شاه زیر تأثیر وسوسه های علم خواست ظاهر شاه را تشویق کند اما ظاهر شاه که می دانست همسایگان نیت به خیر نیستند فوراً رژیم داوود خان را پذیرفت و داوود خان نیز سردار عبدالولی را که بهانه مداخله ایران می توانست باشد از زندان رها کرد و خلیلی را نیز از سفارت افغانستان در عراق معزول نکرد.
- ۵-- تلگراف شهید زاده به منظور اقناع شاه توسط علم جعل شده و یا به فرمایش او فرستاده شده است و امضاء ندارد. مرجع قانونی برای فرستادن آن وزارت خارجه ایران است نه وزارت دربار ولی در متن اشاره شده است که گویا خلیلی می خواست آنچه او میگوید اگر به طور مستقیم به شاه نمی رسد باید به وسیله علم برسد و این تنها برای این که توجیه کند جناب سفیر چرا تلگراف را به مرجع اصلی یعنی وزارت خارجه ایران نفرستاده است. بدبختانه جناب استاد سیستانی در این مورد ترازوی انصاف را به کلی کنار گذاشته است. حزب دموکراتیک خلق (حفیظ الله امین/ببرک کارمل) بدون استشارة از لویه جرگه که در این گونه حالات یگانه مرجع تصمیم گیری و مشوره بود یک صد و ده هزار قوای اشغالگر بیگانه را فرا می خواند تا ده سال در کشور بجنگد و تمام منابع اقتصادی و مالی کشور را ویران کند ولی جناب سیستانی ایشان را به خیانت ملی متهم نمی کند که هیچ بلکه در کنار شان نشسته برای شان بلبل زبانی و در سطح بالای دولت شان کار می کند (معاون ببرک کارمل در شورای انقلابی یا انفلاقی - و. نوری) اما خلیلی را به اساس یک روایت ضعیف که یک دولت همسایه برای منفعت های خود تنظیم کرده است خائن ملی می خواند. دلیل دیگر مدعی است که خلیلی برای ضیاء الحق دیکتاتور پاکستان سروده و از او خواسته است که حامی داعیه مسلمانان باشد و مسلمانان افغانستان را در جهاد شان بر ضد اشغالگران کمک کند. نخست باید تصریح کنم که من با هرگونه

مدح برای هرکس که باشد مخالف استم و به همان اندازه یا شاید هم بیشتر که با فرخی؛ عنصری؛ ظهیر؛ انوری و دیگران شاعران مداح مخالف استم با خلیلی هم باشم و بیشتر از این جهت که عصر خلیلی عصر شاعری مبتنی بر مدح نبود اما این به جای خود ولی علامه اقبال سه پادشاه افغانستان امان الله خان؛ نادر خان و ظاهر شاه هر سه را بنا بر ضرورت روزگار خود مدح کرده است اما پاکستان در مورد او علی رغم اختلافی که با افغانستان داشت قضاوت منفی نکرد. ملک الشعراء بهار نیز قصیده ای در مدح لنین به این مطلع دارد که:

زخمی ز ازل در دل سرمایه در افتاد

وین زخم در ایام لنین کارگر افتاد

ایران نیز به اساس این قصیده خلعت ملک الشعرايي را از او باز نگرفت و او را از خود طرد نکرد و باز همین ملک الشعراء بهار در افغانستان سفر و در کتاب معروف سبک شناسی بلاغت دهقانان بلخ و بامیان را ستود و در شعری از ایرانیان شکایت کنان گفت:

گر به پاس همزبانی جانب کابل روم

دوستانان سخن بر سر نهند افسر مرا

دوستانی دارم اندر خطه بلخ و تخار

کز وفا مانند جان گیرند اندر بر مرا

کفش برداری کنم در محضر قاری اگر

به که در ایران فروغی جا دهد بر سر مرا

و در این میان خلیلی نیز به اقتضای همان روزگار و به فرمان احساس شاعرانه ضیاء الحق را مدح گفت و اگر امروز زنده می بود من یقین دارم که او هم بر ضد مداخله پاکستان صدا بلند می کرد ولی جناب سیستانی فقط با همان قصیده تمام آثار برازنده خلیلی یعنی آثار هرات؛ فیض قدس؛ برگ های خزانی و دیگر افتخارات ادبی او را دور می ریزد و در مورد او تیر حزب دموکراتیک خلق را که حتی در دوران شاه نیز در باره خلیلی شعرهای مستهجن و بازاری می سرودند. من میدانم که این قضاوت من بر استاد سیستانی و دیگر هواداران گران تمام می شود اما مجبورم با این شعر رحمان بابا دامن این نگارش را برچینم که:

که خوک تله د انصاف در ته په لاس کا

خپل ټټو او د بل آس به برابر کړي

فاعتبروا یا اولی الابصار برمنگم ۱۶ جنوری ۲۰۱۷ نگارگر

قسمت اول این مطلب را به کمک لینک آتی مطالعه فرمائید:

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Negargar_I/i_negargar_ta_motafareqem_melat_nameshawem_۱.pdf